

ایران فرهنگی

رضا بهبودی در گفت‌وگو با «ایران» از نمایش «فرودگاه، پرواز شماره ۷۰۷» به کارگردانی کوروش سلیمانی می‌گوید

نمی‌توان با درون خالی بازیگر خوبی شد



عکس‌ها: ترش‌مغز/ایران، ایران

محمدرضا خدیایی خبرنگار

رضا بهبودی بازیگر توانایی است، چه آن زمان که در یک نمایش کم‌دی مثل «متراباز» به‌کارگردانی حسن معجونی قرار بر این دارد که فضایی شاد و کمیک خلق کند و چه آن زمان که در نمایش «فرشته تاریخ» محمد رضایی را، تلاش می‌کند فیگوری چون برتولت برشت را با تمامی آن میراث تاریخی که بر گرد او نشسته بر صحنه احضار کند. از این باب گفت‌وگو با این بازیگر کم‌حاشیه و گزیده‌کار، می‌تواند دلنشین باشد. فروتنی و آرامش رضا بهبودی در این زمانه شتابناک بواقع کمیاب است. از یاد نبریم که حضور او در هر نمایش می‌تواند تضمینی باشد برای کیفیت خوب اجرا. این روزها او را در قامت «شاعر» می‌بینیم که در یک سفر اودیسه‌وار قرار است بار دیگر پریش از ضرورت «شعر و شاعری» را از نو برای ما مطرح کند. یک «شاعر» که بی‌شایهت با احمدرضا احمدی نیست و در مواجهه با زمانه‌اش، شعر گفتن را مدتی است که وانهادده است.

درباره شخصیت شاعر، شما چقدر احساس می‌کردید که برای بازنمایی این فیگور بر خصلت‌های خود آیین یک انسان تأکید کنید یا آنکه شباهت‌هایی را در نظر بگیرید با نویسنده این نمایشنامه که احمدرضا احمدی است و شاعری شناخته شده است.

طبیعی است که به‌خاطر عنوان «نمایشنامه‌های شاعر»، که جناب احمدرضا احمدی در چهار جلد در انتشارات چلچله چاپ کرده‌اند و همچنین وجود مؤلفه‌های جهان شاعرانه ایشان در متن نمایشنامه‌ها و کیفیت شاعرانه حرف‌هایی که آدم‌ها می‌زنند پرواضح است که کاراکتر شاعر که در تمام این متون به همین نام شاعر نامیده می‌شود از نظر من اینگونه می‌آید که این شخصیت همان احمدرضا احمدی شاعر یا همان نویسنده این آثار است. اما نکته اینجاست که من از این نقطه شروع کردم و جهان شاعرانه احمدرضا احمدی را از خلال ژست‌ها، ایست‌ها و آنچه در بدن ایشان رخ می‌دهد ساختم، چه در عکس‌ها و چه در فیلم‌های مستندی که از ایشان در دسترس است. باید اضافه کنم که من از قبل به ایشان ارادت داشتم و از نوجوانی اشعارشان را می‌خواندم و به هر حال با رفتار ایشان آشنایی داشتم. ما بازیگران قرار است در صحنه راه برویم، بنشینیم، از جا بلند شویم و به اصطلاح ژستی بگیریم. بنابراین من از آن آشنایی قبلی شروع کردم اما در آن باقی نماندم و ترجیح دادم این شاعر را در نمایشنامه در مقام یک انسان هم ببینم. جدای از این نکته که با احمدرضا احمدی شاعر شباهت‌هایی دارم اما قرار بر این نیست که کپی صددرصدی از جناب احمدی بر صحنه ایفا کرده و به تماشاگران اینگونه القا کنم که این شخصیت همان احمدرضا احمدی شاعر است. البته حتی اگر این تلقی برای مخاطبان ایجاد شود مشکلی با آن ندارم. **نمایش را می‌توان در رابطه با جاکن شدن یک شاعر که روشنفکر هم هست از جایگاه خویش دانست. شاعر برای خود خلوتی تدارک دیده اما نیرویی از بیرون که اینجاد در قامت صدای «رادبوی» ظاهر می‌شود حکم به خروج از**

بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت. وی بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت» بنابراین شاعر بودن صرفاً نه به این معنا که کتابی چاپ کند یا غزل و قصیده‌ای بسراید بلکه یک زیست شاعرانه که از قضا در نامه‌های فروغ به احمدرضا احمدی مشاهده می‌کنیم. بی‌جا شدن شاعر نوعی بی‌جا شدن مکانی و معنایی است توأمان. بی‌جا شدن از مکان البته بهانه است و می‌توان آن را ربط داد به «عقده انزوا» که یکی از عقده‌های روانی است که زیر فشار اجتماعی و اقتصادی شکل می‌یابد و جهان آدمی را پریشان می‌کند. طبیعی است که در هجوم دشواری‌های زمانه ما به یک اتاق پناه برده و خلوت‌گزینیم. اما همین انزواطلبی را «رادبوی» برنمی‌تابد و از شاعر می‌خواهد اتاق خود را ترک کند. اما از منظری دیگر این خروج از انزوا امکان آشنایی شاعر با رنج مردم عادی را ممکن می‌کند و او را به خودآگاهی تازه‌ای می‌رساند.

شاعر در این نمایش فاقد حس شوخ‌طبعی و طنز است. اگر مخاطبان این اجرا، فیگور شاعر را همان روشنفکر فرض کنند آیا این انسان ملال‌انگیز، کلیت نمایش را دچار خستگی و ملال نخواهد کرد؟ این شاید به جهان بینی

خود احمدرضا احمدی ربط داشته باشد که گویا شاعری که مدنظر ایشان است نسبت به زندگی روزمره نگاه انتقادی دارد و آن را به نوعی مبتذل می‌داند. به هر حال زندگی روزمره توان سیاسی کردن انسان‌ها را دارد و آنان را مطالبه‌گر می‌کند. به نظر می‌آید بنابر این نمایشنامه می‌توان شاعر مورد نظر؛ احمدرضا احمدی را انسانی فرض گرفت که انزوا را انتخاب کرده و نه خود می‌خندد و نه نتوان خندانند دیگران را دارد. مواجهه شما با این شخصیت ساکن و ملال‌زده چگونه است؟

فکر می‌کنم با این شخصیت شاعر همین گونه برخورد کرده‌ام. داده‌های نمایشنامه اجازه نمی‌دهد که شاعر با کاراکترهای دیگر همسویی چندانی داشته باشد چراکه منتقد اوضاع است. متوجه هستم که زندگی در خیابان جریان دارد و کنش‌ورزی انسان‌ها در فضاهای عمومی شکل می‌یابد. اما از یاد نبریم که سرنوشت یک جامعه را اکثریتی سامان می‌دهد که نسبت به وضعیت آگاه و اهل تفکر است. تفکر نه در وجه الزاماً فلسفی ماجرا بلکه در رابطه با اینکه فرد بداند در زندگی چه می‌کند و چه می‌خواهد. حال در نظر بگیریم که اکثریت یک جامعه را افرادی تشکیل دهند

فکر می‌کنم با این شخصیت شاعر همین گونه برخورد کرده‌ام. داده‌های نمایشنامه اجازه نمی‌دهد که شاعر با کاراکترهای دیگر همسویی چندانی داشته باشد چراکه منتقد اوضاع است. متوجه هستم که زندگی در خیابان جریان دارد و کنش‌ورزی انسان‌ها در فضاهای عمومی شکل می‌یابد. اما از یاد نبریم که سرنوشت یک جامعه را اکثریتی سامان می‌دهد که نسبت به وضعیت آگاه و اهل تفکر است



عکس‌ها: ترش‌مغز/ایران، ایران

استاد «یدالله کابلی» در مراسم جشن تولد هفتاد و دو سالگی اش: **به این خانه تعلق خاطر عاشقانه داریم**

۱۵ صفحه

در جریان سفر وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به شهر کریمه اهل بیت(ع) صورت‌گرفت **از رفع مشکل کاغذ تا تأمین اعتبار کتابخانه مرکزی قم**

۱۵ صفحه

«فرودگاه» احمدرضا احمدی

۱۴ صفحه

نقدی بر انگاره «ایران؛ جامعه در حال گذار»

دلالت‌های اشتباهی

۱۶ صفحه

پنجره از نگاه شاعر

پنجره یکی از جمله عناصری است که در زندگی روزمره ما به‌شدت حضور دارد. ما حتی وقتی از آن به بیرون نگاه می‌کنیم آن را نمی‌بینیم اما گاهی شاعری تأمل می‌کند و به پنجره نگاهی می‌اندازد و از آن جهان را تماشا می‌کند و همچنین جهان را از داخل این قاب به جهانیان نشان می‌دهد.

مجموعه شعر «شکل‌های پنجره» اثر دیگری است از «حمیدرضا شکارسری» که توسط انتشارات «مهر و دل» به تازگی روانه بازار شده است. این مجموعه با هفتاد و شش شعر براساس المان «پنجره» شکل گرفته است و همانند دیگر آثار این شاعر در واقع کتاب شعری را شکل داده‌اند که کف خیابان نشانشان یا مضمون یکسان ندارند اما «پنجره‌ها» هر کدام تصویری مخصوص خود دارند و این حاکی از آن است که مضامینی که براساس «پنجره» شکل گرفته‌اند متنوع‌اند و ما با کتابی رو به رو هستیم که مضامین عاشقانه، اجتماعی و... همگی را در خود جای داده است اما براساس یک المان و آن هم «پنجره». در کتاب «شکل‌های پنجره»، آنچه بیش از هر مضمونی جلب توجه می‌کند اعتراض شاعر است به زندگی روزمره مدرن:

با پنجره قهرم/ جز دود هیچ حرفی برای گفتن ندارد... تماشا هیچ/ فرصت نگاه هم نداریم/ مدفون میز کار و میز غذایی/ و از پنجره خجالت می‌کشیم

چشم داریم/ اما چیزی برای تماشا نیست/ می‌نشینم بر فیلم‌های تاریخ مصرف گذشته/ می‌نشینم به صفحه‌های مجازی/ می‌نشینم به بازی/ و پنجره موجودی است در حال انقراض.

از دیگر مضامینی که در این کتاب به چشم می‌خورد مضامین اجتماعی است:

خانه کارتون خواب‌ها/ پر از پنجره است/ خالی از تماشا پنجره از گذشته تا امروز دریچه‌ای برای ارتباط است و آن هم از نوع عاشقانه. صد البته در کتاب شکل‌های پنجره هم این نوع پنجره را می‌بینیم:

پنجره‌های بی‌کار/ عاقل و باطل /کوچه خالی از پوست تو یا همان معشوق جفاکار شعرهای سنتی فارسی که در تغزل‌های شاعران پارسی کو رخ می‌نماید در ادبیات معاصر هم حضورش را حفظ کرده است. این (تو) گویی هیچ کاری ندارد جز دوری کردن و خون به جگر کردن عاشق:

قطع می‌کنی/ بی‌خداقافظی /قاب گوشه‌ی را رها می‌کنم/ باید در قاب پنجره/ رفتنت را تماشا کرد

«حمیدرضا شکارسری» در شکل‌های پنجره خسته از زندگی مدرن است:

گاهی بر پنجره دستمالی بکش آسمان تمیز می‌شود

این شاعر با تمام خستگی باز دست از امید نمی‌کشد:

کم کم سپیده می‌گدما از پنجره به آسمان نگاه کن به جای خالی شب

که با آفتاب و گنجشک پر می‌شود

اوحنی در لابه‌لای آجرهای دیوارها دریچه‌ای باز می‌کند تا نفس تازه کند:

پنجره‌ها جالی خالی دیوارند کمی آزادی کمی پرواز

در پایان باید افزود «شکارسری» برای بیان کشف‌های شاعرانه خود است که از پنجره بهره می‌برد. او از ترکیب پنجره روبه روی خود استفاده می‌کند تا جهانی را متأثر از تقابل وجدال میان شیشه و سنگ به نمایش بگذارد و این خیلی عمیق‌تر از چیزی است که از نگاه رهگذران عادی دیده می‌شود:

نگاه دیدار پنجره و سنگ جهان ترک برداشت

این شعر اصل اثر پروانه‌ای را به ذهن متبادر می‌کند. حرکت پروانه‌ای به ما می‌گوید که حرکت یک پروانه و بال زدنش در گوشه‌ای از جهان می‌تواند بر طوفانی در گوشه‌ای دیگر تأثیر بگذارد. در این شعر هم می‌بینیم که شکستن شیشه بواسطه سنگ باعث ترک خوردن جهان مقابل چشم شاعر شده است.

■ شکل‌های پنجره
■ حمیدرضا شکارسری
■ نشر مهر و دل



فاطمه گیلابی شاعر

کتاب